مترجم: عبدالحمید گل مهرآبادی

داستان
نهم

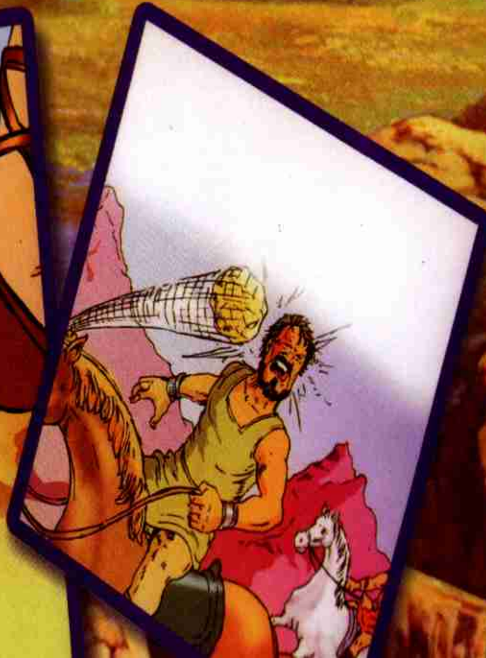
مجموعه داستان های پیامبران

داوُد . سلیمان

عَلَیْهِمَا السَّلامُ







تصویر ابو عبد الرحمن الکردي

مجموعه داستانهای پیامبران

حضرت داود و سلیمان علیهما السلام

مترجم: عبدالحمید گل مهرآبادی

صفحه آرا: عبدالطّیف شعبانی

ویراستار: محمد رضا ساعدی

ناشر: آوای اسلام تربت جام

نوبت چاپ: اول ۱۳۸۹

شمارگان: ۵۲۰۰

چاپ: دقت

قطع: خشتی

قیمت: ۷۵۰تومان

شابک: ۲- ۲۰ - ۵۹۹۳ - ۶۰۰ - ۹۷۸

مرکز پخش: تربت جام، انتشارات آوای اسلام

خواف، کتابفروشی شمس ۰۵۳۲۴۲۲۳۴۸۰

سرشناسه	گل مهر آبادی، عبدالحمید.
عنوان	: مجموعه داستانهای پیامبران.
پدید آور	: عبد الحمید گل مهر آبادی.
مشخصات نشر	: تربت جام، آوای اسلام، ۱۳۸۹.
مشخصات ظاهری	: ۱۲ ص
موضوع	:اسلام - پیامبران.
رده بندی کنگره	:۹۹۰۴۱ ژ ۸۸ ش
رده بندی دیوبی	: ۲۹۷/۱۵۶
شابک دوره	۳-۲۳-۵۹۹۳-۶۰۰-۹۷۸.



...ی داخلی حوزه علمیه احناف خواف

بعد از وفات حضرت موسی علیه السلام، بنی اسرائیل بار دیگر به همان کفر و گمراهی خود بر گشتند. خداوند پیامبرانی را یکی بعد از دیگری به سویشان فرستاد تا آن‌ها را به سوی عبادت خدای یگانه دعوت کنند.



در میان بنی اسرائیل، جوانی قوی و شجاع به نام داود بود او چوپانی می کرد. این جوان توانست پادشاه ظالم آن زمان را که دشمن بنی اسرائیل بود به قتل برساند. پس از آن، او به عنوان پادشاه تعیین گردید و خداوند علم و دانش و نبوّت را به او عطا فرمود و کتاب خود، «زبور» را بر او نازل کرد.



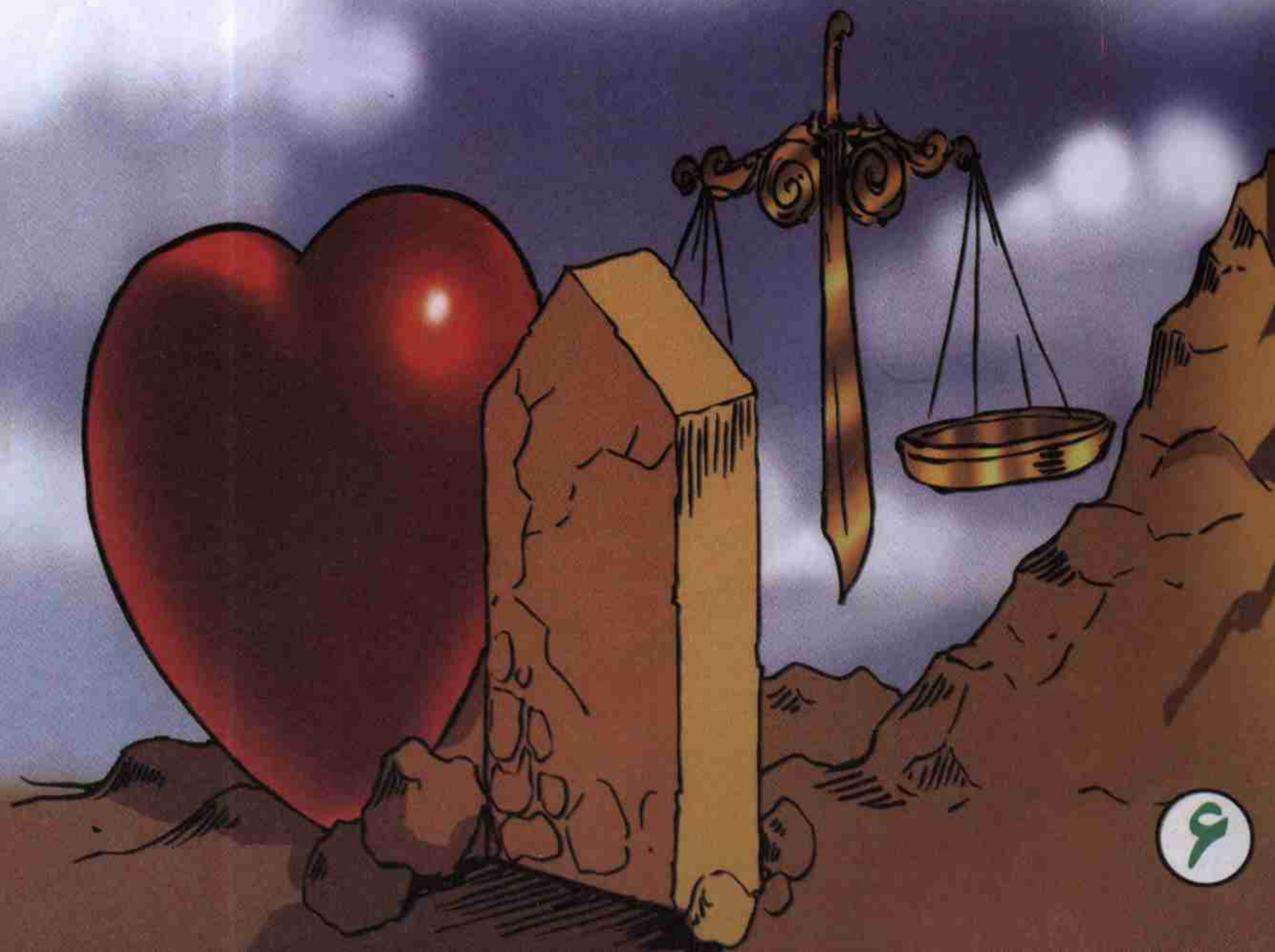
خداوند نیرو و قدرت عجیبی به او داده بود به طوری که با دست خود، آهن را همانند موم، نرم می کرد و هر چه می‌خواست درست می کرد. مثلاً شمشیر و لباس جنگی می‌ساخت. هنر دیگرش، صدای خوش او بود او از طرف خداوند مأموریت یافت تا در بین مردم با عدالت داوری نماید.



حضرت داود بسیار عبادت می کرد و یک روز در میان، روزه می گرفت به خاطر صدای خوشش هنگامی که زبور را تلاوت می کرد، پرندگان در آسمان روی سر او می‌ایستادند و گوش می کردند. هر گاه ذکر می کرد کوه‌ها هم با او ذکر و تسبیح می گفتند.



حضرت داود با عدالت و انصاف با مردم رفتار می کرد و علاقه و اشتیاق وافری داشت تا عدالت را در همه‌ی سرزمینش گسترش دهد. او تا هنگام وفات که یکصد سال داشت قضاوت می کرد.

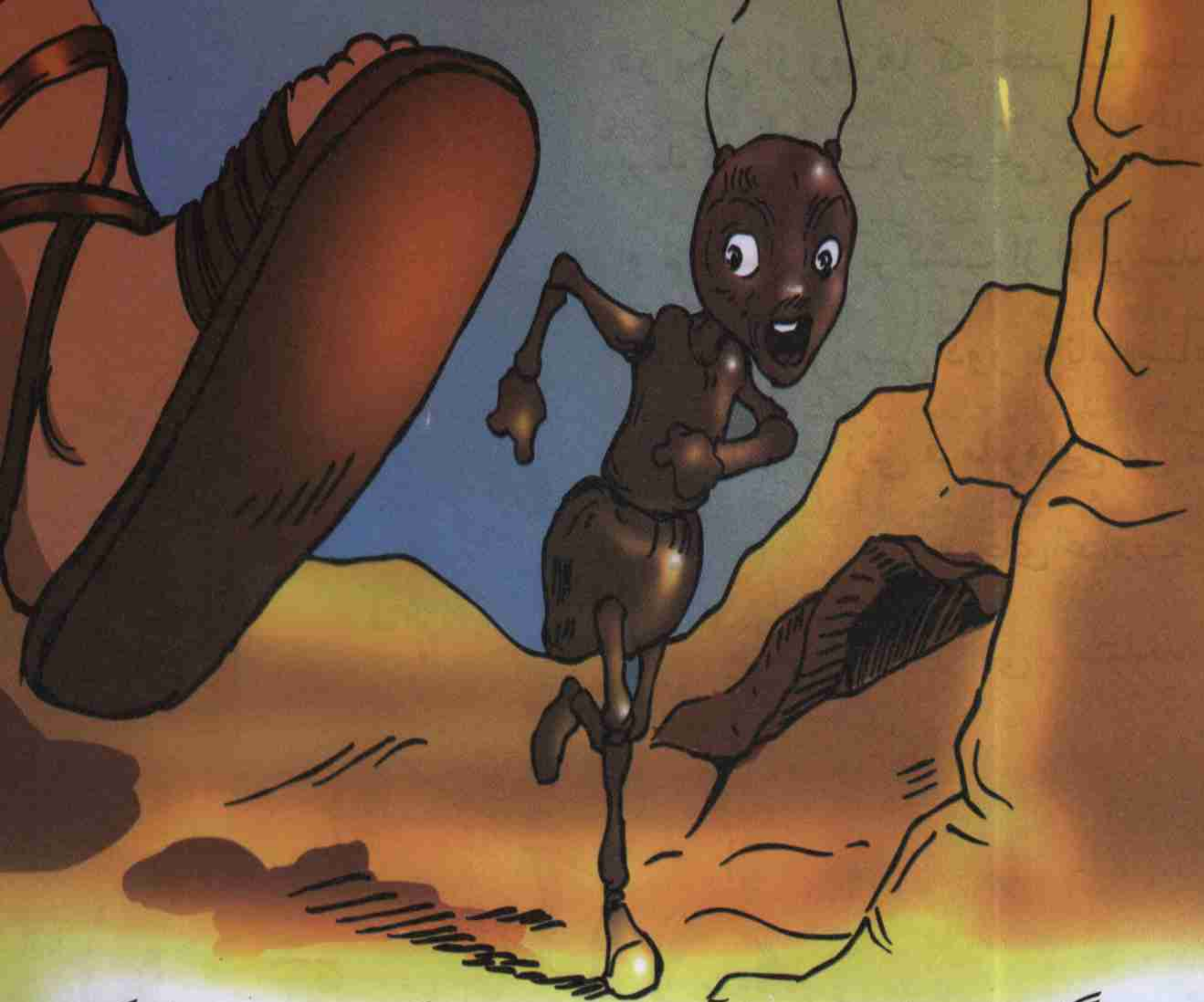


بعد از وفات حضرت داود، فرزندش «سلیمان» که علم و دانش را از او آموخته بود از جانب خداوند به پیامبری و پادشاهی رسید. حضرت سلیمان نیز مانند پدرش با عدالت در بین مردم رفتار می کرد و توحید و یکتاپرستی را در زمین گسترش داد.



خداوند بسیاری از معجزات و نشانه‌های مهم را در اختیارش قرار داده بود مثلاً باد را، که به وسیله‌ی آن به هر کجا می‌خواست با سرعت زیاد می‌رفت و جن‌هایی که هر کاری می‌خواست برایش انجام می‌دادند.





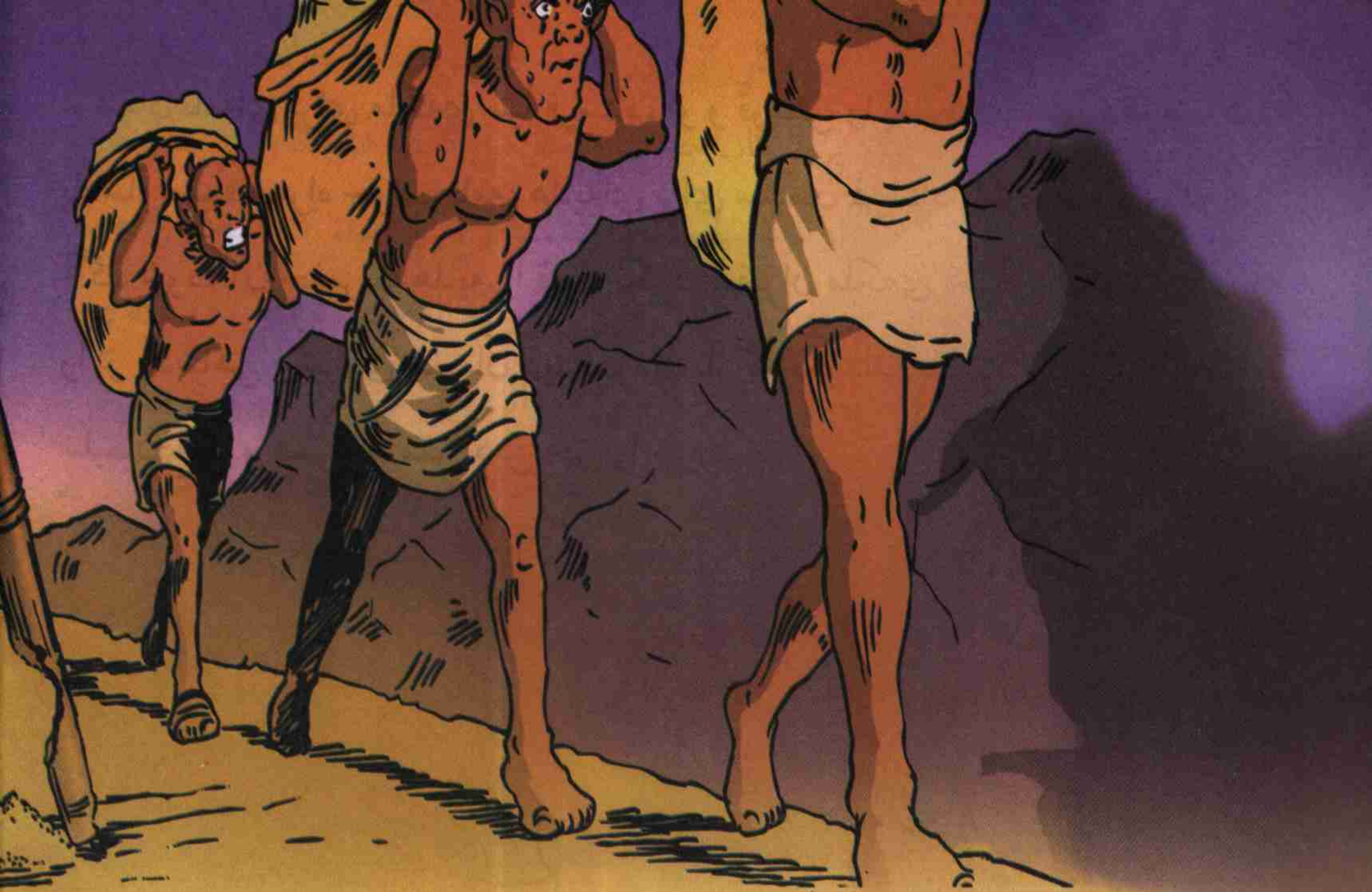
آن حضرت سخن پرندگان را می‌فهمید و با آن‌ها صحبت می‌کرد. روزی با لشکر خود از سرزمینی که مورچه‌ها در آن‌جا زندگی می‌کردند، می‌گذشت. صدای مورچه‌ای را شنید که به دیگران می‌گفت مواظب باشید سلیمان و لشکریانش شما را پایمال نکنند. آن حضرت لبخندی زد و به لشکرش دستور داد که مواظب آن‌ها باشند و از لانه‌های مورچه‌ها دور شوند.

در یکی از روزها که حضرت سلیمان، در میان پرندگان جست و جو می کرد، هُدهُد را ندید. وقتی او نزد سلیمان برگشت از او پرسید کجا بودی؟ هدهد گفت: به سرزمینی دور به نام «سبأ» رفته بودم که در آن جا زنی فرمانروایی می کرد. او و قومش به جای عبادت خدا، خورشید را می‌پرستیدند.

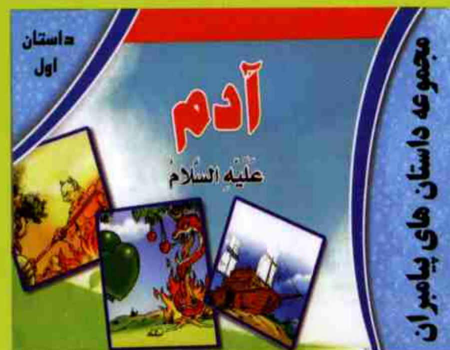


سلیمان نامه‌ای برای ملکه‌ی سبأ فرستاد، او و قومش را به یکتا پرستی دعوت کرد. پادشاه «سبأ» همراه جواب نامه، هدیه‌ای برای سلیمان فرستاد تا از وضعیت کار او آگاه شود. آن حضرت هدیه را قبول نکرد. سفیرانِ ملکه‌ی «سبأ» برگشتند و آن‌چه را از پادشاهی و نیروی سلیمان دیده بودند بازگو نمودند. پادشاه سبأ به نزد حضرت سلیمان آمد و همراه قومش دین حق را پذیرفت.





آن حضرت، همواره مشغول گسترش دین الهی بود. تا این که زمان وفاتش فرا رسید در حالی که بر عصای خود تکیه زده بود وفات نمود، هیچ کس از فوت آن حضرت، اطلاعی نداشت تا زمانی که موریانه عصایش را خورد و پیامبر خدا بر زمین افتاد. آن وقت متوجّه، در گذشت سلیمان شدند.

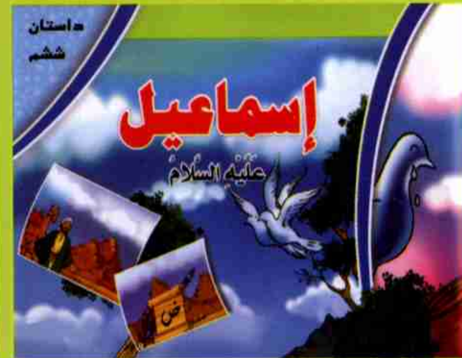






















مرکز پخش

تربت جام ـ انتشارات آوای اسلام

۰۹۱۵۵۱۸۸۳۴۲

خواف ـ کتابفروشی شمس

۰۵۳۲۴۲۲۳۴۸۰

شابک دوره: ۹۷۸ ـ ۶۰۰ ـ ۵۹۹۳ ـ ۲۳ ـ ۳

ISBN:978_600_5993_23_3